تاريخ غيبت كبرى(7(

سيد منذر حكيم

‌اشاره:

‌از دو شماره گذشته مهمترين چالشهاي دوران غيبت كبري را بر شمرديم و به ترتيب اولويت به بيان راه حلهاي امام غايب حضرت مهدي(عج) براي اين چالشها پرداختيم .

چالش شناخت امامِ غايب و ايمان به او را بررسي و ريشه يابي نموده منشأ اشكال و راه حلهاي عملي امام براي شناخت او و ايمان به او و پذيرش امامت او بحث گرديد.

در اين شماره به چالش رهبري و آنچه به حوزه رهبري ارتباط دارد،‌پرداخته‌ايم. بيشترين توجه ما در اين نوشتار، به بيانات و رفتار و سيره‌ي امام مهدي(عج) نسبت به مسأله رهبري در دوران غيبت مي باشد وبا بررسي ريشه هاي اشكالا‌ت مطرح شده، نوع اشكالا‌ت و راه حل‌هاي اين اشكالا‌ت در دوران غيبت مورد بحث و بررسي قرار گرفته است.

چالش رهبري در عصر غيبت كبرا

‌دوران‌ غيبت‌ امام‌ معصوم، دوران‌ آماده‌ نبودن‌ شرايط‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ براي‌ پذيرش‌ وجود علني‌ و آشكار امام‌ معصوم‌ است.

شيعه، در طي‌ دوران‌ حضور امامان‌ معصوم‌ كه‌ بالغ‌ بر ده‌ نسل‌ پي‌ در پي‌ و حدود دو قرن‌ و نيم‌ با پيكاري‌ خستگي‌ناپذير، خط‌ خلافت‌ غير راستين‌ خلفاي‌ سه‌ گانه‌ و بني‌ اميه‌ و بني‌ عباس‌ را زير سؤ‌ال‌ برده‌ بود، و براي‌ امامت‌ اهل‌ بيت‌ معصوم‌ پيامبر اسلام‌ دلائل‌ عقلي‌ و نقلي‌ به‌ جامعه‌ اسلامي‌ عرضه‌ مي‌كرد به‌ تدريج‌ براي‌ خود شيعيان‌ در درجهِ‌ اوّل‌ و سپس‌ براي‌ ديگران‌ انديشه‌ي‌ سياسي‌ ويژه‌اي‌ حول‌ محور امامت‌ راستين‌ وامامت‌ همه‌ جانبه‌ي‌ اميرمؤ‌منان‌ و يازده‌ فرزندش، عليهم‌السّلام، شكل‌ گرفت‌ و به‌ تدريج‌ در باور شيعيان‌ تثبيت‌ گرديد.

تلقي‌ شيعه‌ از امامت‌ راستين‌

تفاوت‌هاي‌ فاحشي‌ و قابل‌ توجّهي‌ ميان‌ خلفاي‌ غير معصوم‌ مطرح‌ شد، و نالايق‌ بودن‌ غير معصومان‌ براي‌ خلافت‌ پيامبر و رهبري‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ بر ملا گرديد، و شيعه‌ نيز به‌ همين‌ اصل‌ اعتقادي‌ مهمّ‌ (يعني‌ اصل‌ امامت)، در برابر گرايش‌ها و گروه‌هاي‌ گوناگون‌ اهل‌ تسنن‌ شناخته‌ شد.

امام‌ معصوم‌ در باور و نگاه شيعيان پيش‌ از آن‌ كه‌ يك‌ زعيم‌ سياسي‌ باشد، يك‌ انسان‌ كامل‌ است. واسطهِ‌ فيض‌ الهي‌ بر مردم‌ و جامعه‌ي‌ انساني‌ است؛ او انساني‌ هدايت‌ يافته‌ و راهنما است‌ ؛ و از هر گونه‌ خطا و لغزش‌ مصون‌ و به‌ طور كامل‌ قابل‌ اعتماد است؛ پس‌ از پيامبر، يگانه‌ انسان‌ راستين‌ و شايسته‌ براي‌ اداره‌ي‌ همه‌ جانبه‌ي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ است؛ امامت، مانند نبوّت‌ يك‌ منصب‌ الهي‌ است‌ كه‌ به‌ انتخاب‌ مردم وابسته‌ نيست، بلكه‌ مردم‌ موظّف‌ هستند رهبري‌ او را بپذيرند، هيچ‌ زماني، زمين‌ خدا از حجّت خدا خالي‌ نيست‌ و نمي‌باشد.

تمامي‌ امامان‌ معصوم‌ با تمام‌ تفاوتهاي‌ سني‌ و شرايط‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ و فرهنگي‌ بسيار متفاوت‌ در جامعه‌ي‌ اسلامي‌ طيّ دو قرن‌ و نيم، خط‌ واحدي‌ را از لحاظ‌ فرهنگي‌ و ارزشي‌ تشكيل‌ مي‌دهند؛‌ همگي، تجلّي‌ يك‌ نور و يك‌ بينش‌ و داراي‌ يك‌ خط‌ مشي‌اند.

امام‌ معصوم، در بدترين‌ شرايط‌ سياسي‌ و اجتماعي، از وظيفه‌ي‌ راهنمايي‌ كردن، شانه‌ خالي‌ نكرده‌ و نمي‌كند، و عهده‌ دار صيانت‌ و پاسداري‌ از حريم‌ شريعت‌ حضرت‌ محمد، صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم، بوده‌ است. امامان، امناي‌ خدا و پاسداران‌ راستين‌ اسلام‌اند.

تمام‌ روايات‌ رسيده‌ از پيامبر و يازده‌ امام‌ پس‌ از او در زمينه‌ي‌ امامت‌ مؤ‌يّد اين‌ نكاتي‌ است‌ كه‌ گذشت.1

تلاش‌ شيعه‌ براي‌ تحقق‌ اصل‌ امامت‌ راستين‌

شيعه، پس‌ از وفات‌ پيامبر،صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم، پرچم‌ اعتراض‌ خود را بر خلافت‌ نامشروع‌ و حركت‌ غاصبانه‌ي‌ افرادي‌ كه‌ اهل‌بيت‌ پيامبر را از صحنه‌ي‌ سياست‌ و اجتماع‌ و رهبري‌ كنار زده‌ بودند و خود را به‌ جاي‌ آنان‌ مطرح‌ كرده بودند و براي‌ خود جاي‌ پايي‌ باز كردند‌ در قالب‌هاي‌ گوناگون‌ صداي‌ اعتراض‌ خود را ضمن‌ حرص‌ بر حفظ‌ وحدت‌ و انسجام‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ و تلاش‌ براي‌ مخدوش‌ نشدن‌ تماميت‌ ارضي‌ جهان‌ اسلام، قيامهاي‌ مسلحانه‌اي‌ را الهام‌ بخشي‌ و هدايت‌ كردند تا ريشه‌ي‌ فاسد خلافت‌ نامشروع‌ را متزلزل‌ سازند و امامت‌ مشروع‌ اهل‌بيت، عليهم‌السّلام، را تبيين‌ و تشريح‌ كنند .

چالش ا‌مامت‌ در عصر غيبت‌

حال‌ در دوران‌ غيبت‌ امام‌ معصوم‌ و پس‌ از اين‌ همه‌ تلاش‌ بي‌وقفه‌ براي‌ جا انداختن‌ خط‌ راستين‌ امامت‌ و دعوت‌ تمامي‌ مردم‌ به‌ سوي پذيرش‌ امامت‌ و رهبري‌ اهل‌ بيت‌ پيامبر، عليهم‌السّلام، چه گونه مي‌شود مردم‌ را به‌ رهبري‌ يك‌ امام‌ غايب‌ دعوت‌ كرد؟

دعوتِ مردم‌ به‌ پذيرش‌ رهبري‌امامان‌ حاضر در صحنه‌ و شناخته‌ شده‌ يا قابل‌ شناخته‌ شدن، با مشكلات‌ گوناگوني‌ همراه‌ بود، حال‌ چه‌گونه‌ انتظار داشته‌ باشيم‌ كه‌ مردم‌ به‌ رهبري‌ يك‌ امام‌ غايب‌ و ناشناخته‌ براي‌ آنان‌ گردن‌ نهند؟

شيعيان‌ كه‌ بر اساس‌ فلسفه‌ي‌ عميق‌ خود، هيچ‌ دوراني‌ را بدون‌ وجود رهبر معصوم‌ نمي‌شناسند. چه‌گونه‌ در دوران‌ غيبت، از اين‌ رهبري‌ دفاع‌ مي‌كنند، و براي‌ ضرورت‌ وجود او فلسفه‌اي‌ مقبول‌ و منطقي‌ مطرح‌ مي‌كنند؟ مگر نه‌ اين‌ است‌ كه‌ مهم‌ترين‌ كار يك‌ رهبر و فلسفه‌ي‌ وجودي‌ او رهبري‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ است؟ با فرض‌ غيبت، چه‌گونه‌ اين‌ رهبري‌ عملي‌ مي‌شود؟ و مردم‌ حضور عملي‌ اين‌ رهبري‌ را لمس‌ مي‌كنند؟

بنابراين‌ در دوران‌ غيبت، رهبري‌ امام‌ معصوم‌ يك‌ چالش‌ جدي‌ براي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ است. در اين‌ دوران، يك‌ شيعه، خود را با دوران‌ پس‌ از پيامبر نزد اهل‌ تسنّن‌ مقايسه‌ مي‌كند،2 و هر چه‌ را براي‌ محكوميّت‌ خلفاي‌ غير معصوم‌ آماده‌ كرده‌ است، براي‌ خود يدك‌ مي‌كشد و جاي خالي رهبري‌ معصوم‌ را عملاً احساس‌ مي‌كند، و همان‌ طور كه‌ برخي‌ از اهل‌ تسنن‌ گفته‌اند، شيعه‌ پس‌ از دو قرن‌ و نيم‌ مجاهدت‌ سياسي‌ و تلاش‌ مستمر براي‌ تثبيت‌ تئوري‌ رهبري‌ معصوم، هيچ‌ معصومي‌ را ندارد كه‌ رهبري‌ او را براي‌ مردم‌ مطرح‌ و عرضه‌ كند؛ زيرا كه‌ رهبر غايب، در حكم‌ عدم‌ وجود رهبر است‌ و شيعه‌ در اعتقاد و رفتار، منطقي‌ و شفاف‌ بوده‌ و بايد باشد، در صورتي‌ كه‌ در دوران‌ غيبت‌ همانند اهل‌ سنت، ناچار است‌ كه‌ به‌ رهبري‌ غير معصوم‌ گردن‌ نهد.

البته، در زمان‌ حضور امامان‌ معصوم‌ كه‌ - مبسوط‌اليد‌ نبوده‌اند - نيز دو قرن‌ رهبري‌ افراد غير معصوم‌ را عملاً گردن‌ نهاده‌ بودند و در جامعه‌ي‌ اسلامي‌ مانند ساير مسلمانان‌ زندگي‌ مي‌كردند.

بنابراين، فلسفه‌ي‌ نصب‌ و انتخاب‌ رهبران‌ راستين‌ و معصوم‌ كه‌ غالباً مبسوط‌ اليد نبودند، از اين‌ لحاظ‌ كه‌ اين‌ فلسفه‌ لباس‌ تحقق‌ به‌ خود نديده‌ است، زير سؤال‌ مي‌رود؛ زيرا، هيچ‌ فرد غير معصوم‌ نمي‌تواند جاي‌ امام‌ معصوم‌ را بگيرد و نقش‌ او را ايفا كند، و در صورتي‌ كه‌ بپذيريم، يك‌ مجتهد جامع‌ الشرايط‌ ولي‌ غير معصوم، بتواند به جاي امام‌ معصوم‌ رهبري‌ كند، ديگر هيچ‌ ضرورتي‌ براي‌ رهبري‌ انسان‌ معصوم‌ و انسان‌ كامل‌ وجود نخواهد داشت.

كساني‌ كه‌ پس‌ از امام‌ حسن‌ عسكري،‌عليه‌السّلام، منحرف‌ شدند و از خط‌ تشيّع‌ دوازده‌ امامي‌ بيرون‌ رفتند، چه‌ بسا به‌ اين‌ شبهه، گرفتار شده‌ بودند كه‌ تغيير مسير دادند، در حالي‌ كه‌ خط‌ تشيّع‌ دوازده‌ امامي، روز به‌ روز گسترده‌تر و روشن‌تر و گوياتر مي‌شد، به‌ گونه‌اي‌ كه‌ بسياري‌ از اهل‌ تسنّن، تغيير مسير دادند و امامت‌ اهل‌ بيت‌ پيامبر را پذيرا شدند.

مهم‌ترين‌ سؤ‌ال‌

بنابراين،‌ با وجود چنين‌ چالش‌ مهمّي‌ در زمينه‌ي‌ رهبري‌ معصوم‌ در دوران‌ غيبت، چه‌گونه‌ و با چه‌ ابزار و چه‌ وسايلي‌ و با چه‌ روش‌هايي، شيعه‌ توانست‌ خود را از اين‌ چالش بيرون بياورد؟ آيا امام‌ مهدي،‌عليه‌السّلام، كه‌ دوازدهمين‌ امام‌ معصوم‌ است‌ علي‌رغم‌ غيبت‌ توانست‌ تدبيري‌ اتخاذ كند تا رهبري‌ خود را علي‌ رغمِ غيبت‌ و عدمِ ظهور در صحنه‌ي‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي، تثبيت‌ كند و گسترش‌ دهد؟

تاكنون، مهم‌ترين‌ اشكالات‌ نظري‌ و عملي‌ رهبري‌ معصوم‌ در دوران‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم‌ بيان‌ شد، و با توجّه‌ به‌ محروميّت‌ جامعه‌ از رهبري‌ معصوم‌ در دوران‌ غيبت‌ و نبود جايگزيني‌ مناسب‌ براي‌ امام‌ معصوم، در انتظار پاسخ‌ به‌ اين‌ سؤ‌الات‌ و روشن‌ شدن‌ راهِ خروج‌ شيعه‌ از اين‌ چالش‌ هستيم‌ و از همه‌ مهم‌تر، نقش‌ امام‌ دوازدهم‌ را در اين‌ زمينه‌ جويا هستيم.

به‌ نظر مي‌رسد: كانون‌ اين‌ چالش، بلكه‌ اين‌ مجموعه‌ از شبهات‌ يا سؤ‌الات‌ مطرح‌ شده‌ در خصوص‌ مسئله‌ي‌ رهبري‌ در دوران‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم، به‌ يك‌ نكته‌ اساسي‌ بر مي‌گردد. اين‌ نكته، همان‌ تلقّي‌ غلط‌ و ناقص‌ از مسئله‌ي‌ رهبري‌ در اسلام‌ است.

رهبري‌ در تلقّي‌ شيعيان‌ خط‌ راستين‌ امامت‌ با تحقق‌ غيبت‌ امام‌ معصوم، تفاوت‌ چنداني‌ با عصر حضور امام‌ معصوم‌ نداشته‌ است. امام‌ معصوم، وظايف‌ عمده‌ي‌ خود را در هر دو دوران‌ انجام‌ مي‌دهد و وجود او براي جامعه‌ منشأ اثر جدّي‌ و واقعي‌ است.

از نظر شيعه، مراجع‌ شيعه، نايبان‌ عام‌ امام‌ دوازدهم‌ هستند و وظيفه‌ي‌ رهبري‌ سياسي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ را بر عهده‌ دارند. رهبري‌ آنان‌ در عصر غيبت، با رهبري‌ خلفا پس‌ از پيامبر در نزد اهل‌ تسنّن، تفاوت‌ اساسي‌ دارد و اشكالات‌ شيعه‌ بر رهبري‌ خلفا، درباره‌ي‌ مراجع‌ تقليد شيعه‌ وارد نيست.

عدم‌ تمركز در مرجعيّت‌ در دوران‌ غيبت، با شرايط‌ حاكم‌ بر دوران‌ غيبت، متناسب‌ بوده‌ و هست. در اين‌ دوران‌ با فرض‌ عدم‌ تمركز، كمترين ضرر و بيشترين بهره‌ تحقّق‌ مي‌يابد.

احساس‌ محروميّت‌ از بركات‌ رهبري‌ امام‌ معصوم، با فرض‌ آگاهي‌ و هوشياري‌ او و نظارت‌ مستمر او بر اعمال‌ و رفتار شيعيان‌ و نايبان‌ خود، بلكه‌ تمام‌ جهانيان، احساسي‌ بدون‌ پشتوانه‌ و دليل‌ است. اين‌ بينش‌ غلط، با تصحيح‌ تلقّي‌ از رهبري‌ معصوم، به‌ احساس‌ واقعي‌ و جدّي‌ و مثبت‌ تبديل‌ مي‌گردد.

دو تلقّي‌ بسيار متفاوت‌ از رهبري‌

عموم‌ مسلمانان، به‌ جز شيعه، رهبري‌ در اسلام‌ را در حدّ رهبري‌ يك‌ رئيس‌ جمهور براي‌ جامعه‌ مي‌پندارند. اين‌ تلقي‌ محدود از رهبري، يك‌ تلقّي‌ تنگ‌ نظرانه‌ و برخاسته‌ از وضعيت‌ جاري‌ بر نظام‌هاي‌ حكومتي‌ بر سرزمين‌هاي‌ اسلامي‌ بوده‌ است؛ يعني، كساني‌ كه‌ در طول‌ تاريخ‌ خود را به‌ نام‌ <خليفه‌ي‌ مسلمانان> مطرح‌ كردند وظيفه‌ي‌ خود را در مشيت‌ امور روزمرّه‌ي‌ مسلمانان، و امر و نهي‌ و عزل‌ و نصب‌ افراد خلاصه‌ مي‌كردند. در حقيقت‌ رهبري‌ آنان، رهبري‌ معمولي، آن‌ هم‌ در بُعدي به‌ نام‌ امور حسبيه بوده است.

راهنما بودن‌ و آرمان‌ گرايي‌ و رشد و تكامل‌ روحي‌ و معنوي‌ افراد جامعه‌ و تشكيل‌ جامعه‌ي‌ صالحان‌ و نيكان‌ و ارتقاي‌ فرهنگي‌ جامعه‌ي‌ انساني‌ و تربيّت‌ انسان‌هاي‌ كامل‌ جهت‌ رسيدن‌ به‌ قلّه‌هاي‌ كمال‌ و شايسته‌ي‌ انسانيت‌ و مصون‌ نگه‌ داشتن‌ رسالت‌ و شريعت‌ از هرگونه‌ تحريف‌ و آماده‌ كردن‌ شرايط‌ واقعي‌ براي‌ برپايي‌ عدل‌ مطلق‌ در جامعه‌ بشري‌ وظايف‌ و آرمان‌هايي‌ است‌ كه‌ شيعه، آن‌ها را در رهبري‌ معصوم‌ معتقد است.

شيعه، امامت‌ را يك‌ خط‌ ارزشي‌ مي‌داند؛ يعني، امام‌ معصوم، تجلي‌ تمام‌ ارزش‌هاي‌ والاي‌ الهي‌ و انساني‌ كامل‌ در تمام‌ ابعاد وجود است. نقش‌ اساسي‌ امام‌ معصوم، دست‌گيري‌ از انسان‌ها در امور معنوي‌ است‌ تا به‌ مدد الهي، پله‌هاي‌ تكامل‌ روحي‌ را بپيمايند.

راهنماي‌ صحيح‌ انسان‌ها، در راس‌ امور و وظايف‌ يك‌ رهبر معصوم‌ است.

امام، تجلي‌ عدل‌ الهي‌ است‌ كه‌ او را براي‌ تحقق‌ همين‌ عدل‌ الهي‌ ساخته‌ و پرداخته‌اند و تربيت‌ كرده‌اند. رهبري او در تمام‌ ابعاد وجودي‌ است‌ و در يك‌ بعد سياسي‌ يا نظم‌ امور مردم‌ خلاصه‌ نمي‌شود. نظارت‌ مستمر و همه‌ جانبه، پاسداري‌ از شريعت‌ و امّت‌ اسلامي، يكي‌ از وظايف‌ اساسي‌ او است.

امام‌ معصوم، اين‌ دو وظيفه‌ را چه‌ در حال‌ حضور و چه‌ در حال‌ غيبت، به‌ خوبي‌ مي‌تواند انجام‌ دهد. هدف‌ از حضور علني‌ در صحنه، اجراي‌ عدالت‌ و به‌ پا داشتن‌ قانون‌ الهي‌ است‌ ودر ضورتي كه اين‌ حضور، جز با زير پانهادن‌ برخي قوانين‌ الهي‌ امكان‌پذير نباشد، حضوري‌ غير منطقي‌ و غيرمفيد خواهد بود.

تعبير امام‌ مهدي عليه‌السّلام و ساير امامان‌ گذشته‌ از ويژگي‌ امام‌ مهدي(عج) كه‌ بر گردن‌ او بيعت‌ هيچ‌ ظالمي‌ سنگيني‌ نمي‌كند، و زماني‌ ظاهر مي‌شود كه‌ بيعت‌ هيچ‌ ستمگري‌ بر گردن‌ او نباشد، گوياي‌ اين‌ اصل‌ بسيار مهم‌ است‌ كه‌ اگر كسي‌ بخواهد ستم‌ ستيزي‌ كند، نبايد خودش‌ هيچ‌ گونه‌ ستمي‌ را امضا‌ كرده‌ باشد و نبايد هيچ ستمگري را به رهبري‌و‌ رسميت‌ بشناسد.

پس‌ به‌ پا داشتن‌ عدالت‌ به‌ وسيله‌ي‌ ظلم‌ و ستم‌ و برقراري‌ آزادي‌ با زور اسلحه‌ و شمشير و نهادينه‌ كردن‌ دموكراسي‌ با زور استبداد، بسيار مسخره‌آميز و باطلي‌ آشكار است.

حضور سياسي‌ و علني‌ امام‌ معصوم‌ در صحنه، به‌ خاطر به‌ پاداشتن‌ ارزش‌ها و آرمان‌هاي‌ الهي‌ است‌ و اين، خود، هدفي‌ مستقل‌ نيست‌ و هيچ‌ ارزشي‌ در نگاه‌ اهل‌ بيت‌ ،عليهم‌السّلام، ندارد. همان‌ طور كه‌ حضرت‌ علي،عليه‌السّلام، درباره‌ي‌ خلافت‌ فرمود: اين‌ خلافت‌ و امارت‌ شما در نزد من، همانند عطسه‌ي‌ يك‌ بز، بي‌ ارزش‌ است، مگر اين‌ كه‌ حقّي‌ را بپادارم‌ و يا باطلي‌ را از ميان‌ بردارم.>3

همان‌ طور كه‌ هدف‌ بايد با ارزش‌ باشد، وسيله‌ي‌ تحقّق‌ آن‌ هدف‌ با ارزش‌ نيز نبايد ضد ارزش‌ باشد يا يك‌ ضد ارزش‌ را ترويج‌ و تثبيت‌ كند. به‌ وسيله‌ي‌ باطل‌ نبايد به‌ هدف‌ مشروع‌ و با ارزش‌ متوسّل‌ شد؛‌ زيرا، باطل، حق‌ را ايجاد نخواهد كرد. حق‌ را با حق‌ بايد برقرار كرد و برپا داشت. استفاده‌ از باطل‌ براي‌ ايجاد حق، نتيجه‌اي‌ جز تثبيت‌ باطل‌ و مشروعيت‌ دادن‌ به‌ آن‌ نخواهد داشت‌ و اين،اصلاً، خردمندانه‌ نيست.

اهل‌ بيت‌ ،عليهم‌السّلام، فرموده‌اند، امامت، قله‌ و گل‌ سرسبد تمام‌ احكام‌ اسلامي‌ است؛ زيرا، با امامت، نماز و روزه‌ و زكات‌ و جهاد بر پاداشته‌ مي‌شود و حدود الهي‌ اجرا مي‌گردد.4 اينك‌ كه‌ امامت‌ وسيله‌ي‌ حفظ‌ حدود الهي‌ است، بايد از هر گونه‌ لغزش‌ مصون‌ باشد تا بتواند حدود الهي را تحقق‌ بخشد و عملي سازد.

امام‌ و رهبر، پاسدار دين‌ خدا است‌ و مردم‌ را به‌ سوي‌ راه‌ خدا، با حكمت‌ و پند نيك‌ دعوت‌ مي‌كند، امام‌ نور تابنده‌ و ستاره‌ي‌ راهنماي بشريت‌ در تاريكي‌ها است؛ امام، آب‌ حيات‌ تشنگان‌ هدايت‌ است؛ امام، ابر پر آب‌ و باران‌ رحمت‌ الهي‌ است؛ او، آفتاب‌ پرفروغ‌ و چشمه‌ي‌ جوشان‌ و بوستان‌ ارزش‌هاي‌ الهي‌ است.5

رهبري‌ در بيانات‌ امام‌ مهدي (عليه‌السّلام)

امام‌ مهدي (عليه‌السّلام) در بيان‌ تفاوت‌ امامتِ‌ اهل‌ بيت‌ با ساير مدّعيان‌ رهبري‌ و خلافت‌ پيامبر مي‌فرمايد: <آن‌ قدر اين‌ تفاوت، چشم‌گير و روشن‌ است‌ كه‌ حجّت‌ خدا و امام‌ و قيّم‌ بر مردم، از محجوج‌ وقيمومت‌پذير و مأموم،به‌ خوبي‌ تشخيص‌ داده‌ مي‌شود، و گرنه‌ هركس‌ مي‌توانست‌ مدّعي‌ امامت‌ باشد و حق‌ از باطل‌ و دانا از نادان، شناخته‌ و تشخيص‌ داده‌ نمي‌شد.>.6

نيز فرموده‌ است: <آن‌ چه‌ بر شما لازم‌ است‌ و براي‌ شما نيز سودمند است، آن‌ است‌ كه‌ بگوييد؛ ما (اهل‌ بيت) اسوه‌ و الگوهايي‌ خدايي‌ هستيم؛ جانشينان‌ خدا در زمين‌ او و امانت‌ داران‌ او بر آفريدگانش‌ هستيم؛ حجّت‌هاي‌ او در سرزمين‌هاي‌ خداييم‌ و حلال‌ و حرام‌ و تأويل‌ قرآن‌ و فصل‌ الخطاب‌ را مي‌دانيم>.7

ايشان، در پاسخ‌ به‌ نامه‌ي‌ دو سفيرش‌ (عمري‌ و فرزندش) از گمراهي‌ پس‌ از هدايت‌ و آثار سوءرفتار و فتنه‌هاي‌ گمراه‌ كننده، به‌ خدا پناه‌ مي‌برد و سپس‌ به‌ برخي‌ از علّت‌هاي‌ اين‌ گمراهي‌ اشاره‌ مي‌فرمايد و فتنه‌ و امتحان‌ الهي‌ را مطرح‌ مي‌كند و ريشه‌ها را تذكر و به‌ سيره‌ي‌ اهل‌ بيت‌ و امام‌ حسن‌ عسكري،‌عليهم‌السّلام، كه‌ وظيفه‌ي‌ هدايت‌ را به‌ بهترين‌ صورت‌ انجام‌ داده‌اند، اشاره‌ مي‌كند و حقايق‌ نهفته‌ را يادآور مي‌شود و سپس‌ مي‌فرمايد: <وليعلموا انّ الحق‌ معنا و فينا لا يقول‌ ذالك‌ سوانا الا كذاب‌ مفتر، ولايد‌عيه‌ غيرنا الا ضال‌ غوي؛‌ بايد بدانند كه‌ حق، با ما و در ميان‌ ما است. هيچ‌ كس‌ جز ما اين‌ حق‌ را نمي‌تواند بگويد مگر آن‌ كه‌ دروغگو و اهل‌ افترا باشد. هيچ‌ كس‌ جز ما اين‌ ادعا را نمي‌تواند داشته‌ باشد مگر آن‌ كه‌ گمراه‌ و گمراه‌ كننده باشد.>.8

البته، در همين‌ نامه، با كمال‌ صراحت‌ مي‌فرمايد: <مگر نمي‌دانند كه‌ زمين، هيچ‌ گاه‌ از حجّت‌ و (رهبر الهي) خالي‌ نمي‌ماند. يا ظاهر و آشكار و يا پنهان‌ و غايب‌ .اين، يك‌ اصل‌ پايدار و راستيني‌ است‌ كه‌ بايد بر آن‌ استقامت‌ كنند، و زياده‌روي‌ در تفحص‌ نسبت‌ به‌ آنچه پوشانده‌ شده‌ است، آنان‌ را به‌ گناه‌ مي‌كشاند ‌وكشف‌ و برملا كردن‌ آن‌ چه‌ خدا آن‌ را مخفي‌ نگه‌ داشته‌ است، عاقبتي‌ جز پشيماني‌ ندارد.>9

اين‌ شيوه‌ از يادآوري‌ در دوراني‌ كه‌ امام‌ مهدي،عليه‌السّلام، در غيبت‌ صغرا به‌ سر مي‌برده‌ است، نشان‌ دهنده‌ي‌ يك‌ جريان‌ انحرافي‌ براي‌ جا انداختن‌ خلافت‌ جعفر (عموي‌ حضرت‌ مهدي‌(عج)) است. امام‌ مهدي،‌عليه‌السّلام، با آن‌ مبارزه‌ مي‌كند و ريشه‌هاي‌ آن‌ را برملا مي‌سازد و شيعيان‌ خود را به‌ پاي‌بندي‌ به‌ اصول‌ اساسي‌ و پايه‌هاي‌ عقلي‌ و قرآني‌ دعوت‌ مي‌كند و انگيزه‌هاي‌ منحرف‌ را رسوا مي‌كند.

البته‌ اين‌ بيانات‌ گوهر بار، يكي‌ از روش‌هاي‌ امام‌ معصوم‌ در دوران‌ غيبت؛‌ يعني دوران‌ بحران‌ رهبري‌، است.

رهبري‌ در رفتار و سيره‌ امام‌ مهدي(عليه‌السّلام)

ارتباط‌ تنگاتنگ‌ امام‌ مهدي،‌عليه‌السّلام، با شيعيان‌ خود به‌ طور مخفيانه‌ و با واسطه‌ و گاهي‌ بي‌واسطه، يكي‌ ديگر از روش‌هاي‌ حكيمانه‌ي‌ امام‌ براي‌ تقويت‌ احساس‌ مردم‌ به‌ حضور امام‌ است. علي‌رغم‌ غيبت‌كردن‌ و پنهان‌ شدن، توجّه‌ كامل‌ او به‌ مشكلات‌ مردم‌ به‌ دليل‌ رفع‌ مشكلات‌ افراد و نشان‌ دادن‌ راه‌ حل‌هاي‌ مقطعي‌ و دائمي‌ بسيار ملموس‌ است.

راهنمايي‌ امام‌ مهدي،عليه‌السّلام، در طيّ دوران‌ هفتاد ساله‌ غيبت‌ صغرا، بلكه‌ پيش‌ از وفات‌ امام‌ حسن‌ عسكري، عليه‌السّلام، نشان‌ دهنده‌ي‌ لياقت‌ها و شايستگي‌ او براي‌ امامت‌ و رعايت‌ و رهبري‌ مسلمانان، و دليلي‌ حسّي‌ و عقلي‌ بر حجّت‌ بودن‌ او از طرف‌ حق‌ است.

اين‌ هدايت‌ها با هدايت‌هاي‌ ساير امامان‌ معصوم، هماهنگ‌ و در يك‌ خط‌ قرار داشته‌ است. اين‌ انسجام‌ و هماهنگي، دليلي‌ روشن‌ بر وحدت‌ خط، و ارتباط‌ عميق‌ اين‌ مجموعه‌ از رهبران‌ با مبدا فيض‌ است .

روش‌هاي‌ حكيمانه‌ي‌ امام‌ مهدي،عليه‌السّلام، در تقويت‌ احساس‌ به‌ حضور او در عين‌ غيبت، طي‌ هفتاد و اندي‌ سال، گوناگون‌ بوده‌ است. حجم‌ مكاتبات‌ هر يك‌ از نوّاب‌ اربعه‌ و تعداد ملاقاتها با امام‌ و حتي‌ مدّت‌ نيابت‌ هر يك‌ از آنان، با توجّه‌ به‌ شرايط‌ حاكم‌ و نوع‌ پاسخ‌هاي‌ امام، مي‌تواند در كشف‌ اين‌ روش‌ها راه‌گشا باشد. اين‌ موضوع، يك‌ پژوهش‌ جداگانه‌اي‌ را مي‌طلبد.

در يك‌ نگاه‌ كوتاه‌ و بيان‌ فشرده‌ مي‌توان‌ گفت، امام، طي‌ اين‌ دوران، خلا‌ رهبري‌ را به‌ بهترين‌ وجه‌ ممكن‌ پر كرد و با چالش‌ رهبري‌ (باتئوري‌ و عمل) به‌ گونه‌اي‌ برخورد كرد كه‌ مرجعيّت‌ فقها جامع‌الشرايط‌ را در دوران‌ غيبت، به‌ طور غيرمتمركز، به‌ گونه‌اي‌ جا انداخت‌ كه‌ فقها به‌ طور همزمان، مرجع‌ حل‌ مشكلات‌ مردم‌ بودند و هيچ‌ وقت‌ خود را جايگزين‌ امام‌ ندانستند و مقام‌ امامت‌ را تصاحب‌ نكردند، بلكه‌ هميشه‌ خود را خدمتگزار مردم‌ مطرح‌ كردند. اين‌ امر، نشانه‌ي‌ فراهم‌ كردن‌ يك‌ راه‌ حل‌ منطقي‌ براي‌ اين‌ مشكل‌ است‌ كه‌ با توجّه‌ به‌ شرايط‌ حاكم‌ در دوران‌ غيبت‌ بسيار معقول‌ است، و هيچ‌ راه‌ حل‌ بهتري‌ كه‌ جايگزين‌ آن‌ باشد،‌ تصور نمي‌شود. به‌ گونه‌اي‌ كه‌ بتواند حافظ‌ اهداف‌ دين، و حفظ‌ امّت‌ از انحراف‌ و سقوط‌ كلّي‌ باشد و هميشه‌ جاي‌ خالي‌ امام‌ معصوم‌ را نشان‌ دهد تا زمينه‌ي‌ ظهور و احساس‌ نياز جدّي‌ مردم‌ به‌ امام‌ معصوم، لمس‌ شود و آشكار گردد، و مردم‌ جامعه، خود را به‌ سوي‌ آرمان‌ برتر، يعني‌ حاكميت‌ امام‌ معصوم‌ و عادل‌ علي‌ الاطلاق‌ پيش‌ ببرند.

نامه‌هاي‌ امام‌ مهدي(عليه‌السّلام) به‌ شيخ‌ مفيد (متوفاي‌ 413 ه- .ق) يعني‌ هفت‌ دهه‌ پس‌ از سپري‌ شدن‌ غيبت‌ صغرا نشان‌ دهنده‌ي‌ حضور فعال‌ امام‌ غايب‌ و نظارت‌ مستمر ا وو دستگيري‌ او از شيعيان‌ و مسلمانان‌ و امضاي‌ مرجعيّت‌ عام‌ و همه‌ جانبه‌ي‌ يك‌ فقيه‌ جامع‌ الشرايط‌ است‌ كه‌ در آخرين‌ نامه‌ و مكاتبه‌ي‌ امام‌ با آخرين‌ سفير از سفراي‌ خاص، مطرح‌ كرده‌ است.

بنابراين‌ امام‌ معصوم، مهم‌ترين‌ وظيفه‌ي‌خود را كه‌ هدايت‌ و روشنگري‌ و تربيت‌ نفوس‌ است‌ در بدترين‌ و سخت‌ترين‌ شرايط، بر عهده‌ داشته‌ و ضمن‌ انجام‌ دادن‌ آن، خود و جامعه‌ي‌ اسلامي، بلكه‌ جامعه‌ي‌ انساني‌ را به‌ صحت‌ تحقّق‌ شرايط‌ ظهور كه‌ دوران‌ ظهور كامل‌ حق‌ و احقاق‌ حق‌ و اجراي‌ عدالت‌ كامل‌ است، سوق‌ مي‌دهد. بدين‌سان‌ از وظيفه‌ي‌ رهبري، فاصله‌اي‌ نمي‌گيرد، هر چند ديگران، در خواب‌ غفلت‌ مانده‌اند و از رهبري، فقط‌ امر و نهي‌ و تسلط‌ بر اريكه‌ي‌ قدرت‌ را مي‌فهمند و رهبري‌ واقعي‌ و بايسته‌ را درك‌ نمي‌كنند.

مفهوم‌ نيابت‌ در مرجعيت‌ و رهبري‌

شيعه‌ معتقد است‌ كه‌ در هيچ‌ عصر و دوراني‌ زمين‌ از حجّت‌ خدا خالي‌ نبوده‌ و نيست‌ و در دوران‌ غيبت، معتقد به‌ وجود امام‌ دوازدهم‌ است‌ و او را امامي‌ زنده‌ و آگاه‌ و معصوم‌ و در حال‌ انتظار و آماده‌ باش‌ كامل‌ مي‌داند. امام،عليه‌السّلام، در نامه‌ي‌ خود به‌ عمري‌ و فرزندش، چنين‌ فرموده‌ است:

ولو قد اذن‌ الله‌ عزوجل‌ فيما قد منعه‌ عنه و ازال‌ عنه ما قد جري‌ به‌ من‌ حكمه‌ لاراهم‌ الحق‌ ظاهراً باحسن‌ حليه‌ و ابين‌ دلاله‌ و اوضح‌ علامه 10

هر آيينه‌ خداي‌ بلند مرتبه‌ به‌ امام‌ غايب‌ اجازه‌ ‌دهد كه‌ از پس‌ پرده‌ غيبت‌ درآيد و آنچه‌ را براومنع‌ كرده‌ بود بردارد،‌ او حتماً حق‌ را آشكار و به‌ بهترين‌ وجه‌ به‌ آنان‌ نشان‌ خواهد داد.

حضرت‌ در نامه‌اي‌ ديگر مي‌فرمايد: <فانّ‌ امرنا بغته؛11امر ما نابهنگام‌ و بدون‌ اطلاع‌ قبلي‌ انجام‌ مي‌گيرد.>

اين‌ مطلب، نشان‌ دهنده‌ي‌ آماده‌ باش‌ كامل‌ و انتظار پيوسته‌ براي‌ فرج‌ و بر طرف‌ شدن‌ مانع‌ها از سر راه‌ امام‌ است.

امام‌ مهدي،عليه‌السّلام، با صفت‌هاي‌ <منتظر> <مرتقب> و مترقّب‌ نيز شناخته‌ شده‌ است‌ .اين‌ نام‌ نشان‌ دهنده‌ي‌ آماده‌ باش‌ كامل‌ آن‌ واسطه‌ي‌ فيض‌ الهي‌ است.

فقهاي‌ جامع‌ الشرايط‌ كه‌ به مرجعيت‌ عالي‌ مسلمانان‌ يا شيعيان‌ گرفتار مي‌شوند، اين‌ مرجعيّت‌ را وظيفه‌اي‌ سنگين‌ مي‌دانند و هيچ‌ گاه‌ اين‌ مسئوليت‌ را يك‌ امتياز شخصي‌ نمي‌پندارند، بلكه‌ امام‌ معصوم‌ را حاضر و ناظر اعمال‌ خود مي‌دانند و با كمال‌ احتياط، به‌ امر و نهي‌ و تصرّف‌ در امور مي‌پردازند.

آنان‌ خود را به‌ جاي‌ امام‌ مطرح‌ نمي‌كنند و جايگاه‌ امامت‌ را جايگاهي‌ رفيع‌ مي‌دانند كه‌ خود را شايسته‌ آن‌ جايگاه‌ نمي‌دانند، و معتقدند كه‌ از باب‌ ضرورت‌ و براي‌ حفظ‌ نظام‌ جامعه‌ي‌ اسلامي، به‌ اين‌ مسئوليت‌ تن‌ داده‌اند.

اينان‌ در كارهايي‌ كه‌ حجّت‌ براي‌ آنان‌ تمام‌ نمي‌باشد، نظر نمي‌دهند و اقدام‌ نمي‌كنند، و خود را مو‌ظّف‌ مي‌دانند كه‌ كارهاي‌ زمين‌ مانده‌ي‌ جامعه‌ي‌ اسلامي‌ را بر عهده‌ بگيرند.

ايشان‌ ادعاي‌ عصمت‌ نداشته و خود را به‌ جاي‌ امام‌ معصوم‌ به‌ مردم‌ معرفي‌ نمي‌كنند، بلكه‌ به‌ سوي‌ او دعوت، و مردم‌ را براي‌ ظهور و حضور او بسيج‌ مي‌كنند، و آرزو دارند كه‌ امام‌ معصوم‌ آنان‌ را به‌ غلامي‌ بپذيرد و نظر لطف‌ خود را شامل‌ حال‌ آنان‌ كند.

اين‌ تلقي‌ از نيابت، با توجّه‌ به‌ حضور واقعي‌ امام‌ در صحنه‌، اما در حال‌ استتار، به‌ اين‌ رهبري‌ و مرجعيت‌ مصونيتي‌ مضاعف‌ مي‌دهد كه‌ ضمن‌ حركت‌ و رفتار بر اساس‌ تخصّص‌ در دين‌ خدا، حمايت‌ و نظارت‌ امام‌ معصوم‌ را پشتوانه‌ي‌ خود مي‌داند، زيرا كه در خطرات‌ و لغزش‌گاه‌ها، دستگيري‌هاي‌ امام‌ معصوم، از الطاف‌ خفيه‌ يا جليّه‌ي‌ الهي‌ بوده‌ است‌ كه‌ شامل‌ حال‌ مراجع‌ تقليد شده‌ است.

بنابراين، رهبري‌ و مرجعيت‌ غير معصوم‌ هميشه‌ در پرتو رهبري‌ انسان‌ معصوم‌ بوده‌ است‌ و با چنين‌ پشتوانه‌اي ‌اين‌ مرجعيت‌ها، نقش‌ خود را در طول‌ تاريخ‌ ايفا كرده‌ است.

عدم‌ تمركز رهبري‌ در دوران‌ غيبت‌

هر چند در مقاطعي‌ از تاريخ‌ مرجعيت‌ در نزد شيعيان، مراجعي‌ وجود داشته‌اند كه‌ يگانه‌ مرجع‌ بلامنازع‌ و بي‌ رقيب‌ بوده‌اند، ولي‌ براساس‌ متوني‌ كه‌ نيابت‌ عام‌ را به‌ فقهاي‌ جامع‌الشرايط‌ سپرده‌ است، لازمه‌اش‌ اين‌ است‌ كه‌ افراد لايق‌ و جامع‌ الشرايط‌ ممكن‌ است‌ مورد مراجعه‌ و انتخاب‌ مردم‌ قرار گيرند كه، لازمه‌ي‌ اين‌ مطلب، تعدّد مرجعيت‌ها است.

تعدّد مراجع‌ در يك‌ عصر، با توجّه‌ به‌ شرايط‌ حاكم‌ بر عصر غيبت‌ كه‌ خود غيبت‌ نشان‌ دهنده‌ غير طبيعي‌ بودن‌ شرايط‌ است، در بسياري‌ از موارد، عاملي‌ براي‌ حفظ‌ موجوديّت‌ شيعيان‌ بوده‌ است. اگر جمعي‌ در معرض‌ خطر‌ قرار مي‌گرفتند، جمعي‌ ديگر كه‌ مقلّد مرجعي‌ ديگر بوده‌اند، از خطر مصون‌ مي‌ماندند.

اين‌ اختلاف، همانند اختلافاتي‌ است‌ كه‌ امام‌ صادق،عليه‌السّلام، در ميان‌ اصحاب‌ خود ايجاد كرده بود - تا اين‌ كه‌ دشمن‌ نتواند ارتباط‌ آنان‌ را با هم‌ كشف‌ كند؛ زيرا، اگر يك‌ نظر را از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، نقل‌ مي‌كردند، مورد شناسايي‌ قرار مي‌گرفتند و عدم‌ تمركز در رهبري‌ شيعه‌ نيز ممكن‌ است‌ به‌ همين‌ دليل‌ باشد.

البته‌ با توجه‌ به‌ انتشار شيعه‌ در جهان‌ اسلام‌ و گستردگي‌ مناطق‌ سكونت‌ شيعه‌ و عدم‌ دست‌رسي‌ تمام‌ شيعيان‌ به‌ يك‌ مرجع‌ واحد و سنگيني‌ كار مراجعات، وجود مراجع‌ متعدّد رفع‌ گرفتاري‌هاي‌ مردم‌ و حفظ‌ ارتباط‌ شيعيان‌ با مراجع‌ تقليد را آسان‌ كرده‌ است. با اين‌ روش، اهداف‌ مرجعيّت‌ كه‌ حفظ‌ دين‌ و حفظ‌ مردم‌ از انحراف‌ بوده‌ است،‌ تحقق‌ يافته‌ است.

بنابراين‌ تمركز و عدم‌ تمركز در رهبري، با توجّه‌ به‌ يكسان‌ نبودن‌ شرايط‌ اجتماعي‌ و سياسي‌ و سطح‌ ارتباط‌ مردم‌ با مراجع‌ خود، هيچ‌ كدام‌ نمي‌تواند اصل‌ قرار گيرد و در نتيجه، اصل‌ اساسي‌ عدم‌ تمركز، باقي‌ مي‌ماند. در صورتي‌ كه‌ تمام‌ مردم‌ به‌ يك‌ فقيه‌ جامع‌ الشرايط‌ مراجعه‌ كنند، خود به‌ خود، تمركز در مرجعيّت‌ و رهبري‌ حاصل‌ مي‌شود و اين‌ مراجعه‌ و اعتقاد تمام‌ مردم، موجبات‌ قوت‌ مرجع‌ و بهره‌ برداري‌ بهينه‌ از اين‌ موقعيّت‌ مي‌گردد.

ضمنا ًبايد روشن‌ شود كه‌ مرجعيت‌ فقها براي‌ شيعيان‌ و مسلمانان‌ جهان، با توجّه‌ به‌ نوع‌ شرايط‌ زمان‌ و مكان‌ و شرايط‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ و فرهنگي‌ حاكم‌ بر جامعه‌ اسلامي‌ و جامعه‌ي‌ بين‌ الملل، يك‌ سير تكاملي‌ داشته‌ است‌ كه‌ در بحث‌ ويژه‌اي‌ بايد تبيين‌ گردد.

ادامه دارد

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. ر.ك: كافي و بحارالا‌نوار. (جلدهاي ويژه ي مبحث امامت ) .

2. اهل‌ تسنّن، فقط‌ پيامبر را معصوم‌ مي‌دانند و عصمت‌ هيچ‌ فردي‌ را پس‌ از پيامبر نپذيرفتند، و در نتيجه، دوران‌ پس‌ از پيامبر، دوران‌ فقدان‌ معصوم‌ است‌ كه‌ همه‌ي‌ مسلمانان‌ از اين‌ جهت‌ يك‌ سان‌ هستند و بر هم‌ ديگر ترجيحي‌ ندارند. شيعه‌ هم‌ پس‌ از غيبت‌ امام‌ معصوم، براي‌ هيچ‌ فردي‌ عصمت‌ را قبول‌ ندارد.

3. نهج‌البلاغه، <اًن‌ اًمرتكم‌ هذه‌ اهون‌ عندي من‌ عفطه‌ عنز اًلاّ ان‌ اُقيم‌ حقّاً ا‌و ا‌دحض‌ باطلاً.>

4. عيون‌ اخبار الرضا، ج‌ 1، ص‌ 12.

5 . همان.

6 . بحارالانوار، ج‌ 53، ص‌ 194.

7. تفسير عياشي، ج‌ 1، ص‌ 16.

8 . كمال‌ الدين، ص‌ 51؛ بحارالانوار، ج‌ 53، ص‌ 191.

9. همان.

10. بحارالانوار، ج‌ 53، ص‌ 190.

11. احتجاج‌ طبرسي، ج‌ 2، ص‌ 495.